



بعد از کتک زیاد آنها را به زندان انداختند و به زندانبان دستور اکید دادند، که ایشان را با دقت تمام تحت نظر بگیرد. ²⁴ با این دستور زندانبان آنان را در زندان داخلی زندانی کرد و پاهای ایشان را در کنده و زنجیر گذاشت. ²⁵ نزدیکی‌های نصف شب پولس و سیلاس به دعا مشغول بودند و به درگاه خدا سرودهای حمد می‌خواندند و زندانیان دیگر گوش می‌دادند، که ²⁶ ناگهان زلزله شدیدی رخ داد، به طوری که زندان را از بنیاد به لرزه درآورد. تمام درهای زندان در همان لحظه باز شد و همه زنجیرها به زمین افتادند. ²⁷ وقتی زندانبان بیدار شد و درهای زندان را باز دید، شمشیر خود را

کشید و چیزی نمانده بود، که خود را بکشد؛ چون تصور می‌کرد زندانیان فرار کرده‌اند. ²⁸ اما پولس به صدای بلند گفت: «به خود آسیبی نرسان، همه ما اینجا هستیم.» ²⁹ زندانبان چراغی خواست و سراسیمه وارد اتاق شد و درحالی‌که از ترس می‌لرزید پیش پاهای پولس و سیلاس به زمین افتاد. ³⁰ سپس آنان را بیرون آورد و گفت: «ای آقایان، من چه باید بکنم که نجات یابم؟» ³¹ پاسخ دادند: «به عیسی خداوند ایمان آور که تو با اهل خانه‌ات نجات خواهی یافت.» ³² آنگاه پیام خداوند را به او و جمیع اهل خانه‌اش رسانیدند. ³³ درست در همان موقع شب زندانبان آنان را بیرون آورد و زخمهایشان را شست‌وشو نمود و بی‌درنگ او و خانواده‌اش تعمیم گرفتند. ³⁴ زندانبان ایشان را به خانه خود برد و برای ایشان غذا آورد و او و تمام اهل خانه‌اش از اینکه به خدا ایمان آورده بودند، بی‌نهایت شاد گشتند.

پسر من فیلیپ که سندروم داوون است علاقه زیادی به آواز خواندن دارد. او معمولاً آوازها را با صدای بلند می‌خواند. به طوری که دیگران صدای آواز خودشان را نمی‌توانند بشنوند. و آدم باید بلند تر از او آواز بخواند. این طور خواندن ها برای یک آواز خواندن دست جمعی مناسب نمی باشد. از همین دلیل من سعی کردم که به او این را آموزش بدهم تا کمی آرام تر بخواند. ولی این کار من بی فایده بود. و او به کارش ادامه می داد. ولی از طرفی دیگر کار او خوب است زیرا او شعرهایی از کتاب انجیل می خواند و آنطور همانکاری که انسان های قدیمی انجام می دادند می دهد. و من فکر نمی کنم که ان قدیم ها انسان ها با صدای ارام و بدون اشتباه آواز خوانده باشند. ما اینها را در اشعار مزامیر و همچنین در داستان های عهد جدید می توانیم ببینیم. عیسی هم اشعاری را درباره ستایش خداوند خواند. ایا او آواز خوان خوبی بوده است؟ آیا او با صدای بلند یا آرام می خواند؟ برای همین ما در این یکشنبه روزی را برای آواز خواند ترتیب داده ایم. و برای همین ما داستانی را از اعمال رسولان که درباره آواز خواندن است شرح می دهیم. در شهر فیلیپی پولس و سیلاس با تعدادی از زن ها درباره انجیل صحبت کرده اند. این زن ها اولین مسیحیان اروپا بوده اند. در ان زمان پولس روح پیش گوئی و ناپاک را از بدن زنی خارج کرد. و او با این کار خود باعث عصبانی شدن اربابا ان کنیز شدند. زیرا او بازار پیشگوئی ان اربابا را خراب کرده بود. و برای همین ان ها را به زندان انداختند و ان ها را شلاق زدن و در اخوری انداختند. پولس و سیلاس در انجا فکر کردند که دیگر نمی توانند انجیل را ابلاغ کنند. و آدم می توانست پایان زندگی اش را خیال کند. و در ان لحظه ناامیدی ،خادم های خداوند شروع به خواندن می کنند. آنها خداوند را ستایش می کردند و انقدر بلند می خواندند که همه زندان ها صدای آنها را می شنیدند. من از خودم می پرسم که آنها چه شعری را خوانده بودند زیرا همه چیز برای آنها تمام شده بود. این عمل آنها به ما این را اشاره می کند که ما باید در هر شرایط زندگی خودمان ، خداوند را ستایش کنیم. برخی از کلیساهایی که من می شناسم در انجا افراد با دودلی خاصی آواز می خوانند. و این بخاطر این است که افرادی کمی به مراسم عبادت می آیند و برای همین آنها امید خودشان را از دست داده اند. و آنها نتوانستند نسل بعدی خودشان را به ایمان خداوند جلب کنند و آنها را به سوی مراسم عبادت بکشانند. و برخی از کلیساها را می شناسم که در انجا جرات کافی برای خواندن ندارند. من در ایران خانه های کلسایی را می شناسم که به صورت مخفی تدارک داده می شوند و مراسم عبادت را برگزار می کنند. آن مسیحان نمیتواند با یک صدای بلند آواز خواندن اگر صدای آن عبادت به هماسیه گی رسیده شود، زندگی آن مسیحان در نظر خترنک می باشد. ولی در کلیساهای دیگر آواز خواندن به صورت دیگری است. در کلیسای لوقا در زمان خواندن آواز یک ارگ بسیار بزرگ با لوله های قدیمی خود خوانندگان را همراهی می کند. و با این عمل تمام همسایه های این کلیسا از سرودهای اول و اخر مراسم و سخنان

خداوند آشنا می شوند. من می توانم خانواده هایی را بیاد آورم که در لحظه های پایانی زندگی خودشان به سوی خداوند آمده اند و شروع به آواز خواندن کرده اند. و چقدر زیبا است که فرد بتواند دعاها و اشعاری را در وصف خداوند و در مقابل او اجرا کند و به او تقدیم کند. تمام این شعرهایی که در کل این جهان سروده می شوند از یک جا و از یک سرچشمه بیرون می آیند. و این چشمه همان چشمه ای است که پولس و سیلاس از آن آواز می خواندند. و آنها با آن شرایطی که در زندان داشتند بازهم دیدی دیگر داشتند و به شرایط فعلی خودشان فکر نمی کردند. آنها در همان حالت می توانستند دست خدا را بالاتر از قدرت دولت و آن ضربه های شلاق ببینند. و چه زیبا شاعران مزامیر این شعر را سرودند: ای خداوند تو سرپناه من در همه جا هستی. «تمام کوهها، زمین و هستی با کلام تو آفریده شده است. و تو خداوند من هستی تا ابدالابد. چه دید زیبا و شگفت انگیزی.» پولس و سیلاس در آنجا داشتند. و آنها با این کار خودشان به همه نشان می دادند که چه کسی در واقع زندگی همه را در دست دارد. آنها این کار را از روی یک عادت انجام نمی دادند زیرا آنها در اصل از تجربه ای که در زندگی خودشان با عیسی داشتند و نجاتی که از طریق او دریافت کرده بودند آن را انجام داده بودند. عیسی خودش به تنهایی به سوی مرگ رفت و او همیشه این را می دانست که خدا همیشه با او است و خدا او را از مرگ بیرون می آورد. و در آخر هم عیسی بر مرگ، گناه و شیطان پیروز می شود. و برای همین ما باید هر ساعت و هر روز برای ان اتفاق آواز و دعا بخوانیم. و برای آن عمل ما نباید بخاطر ضعف هایمان که در آواز خواندن داریم دلسرد باشد. زیرا در آن زمان حتماً پولس و سیلاس هم آواز خوان حرفه ای نبوده اند. آنها در هر حال در وصف خداوند آواز می خواندند و با این عمل نجات عیسی مسیح را به همه هدیه می دادند. و به همه ایمان خداوند را هدیه می دادند. و برای همین ما باید این را همیشه بخاطر بسپاریم که هیچ بحث و جدالی بر سر آواز خواند نباید باشد و فرقی هم نمی کند که سرودها باید به زبان فارسی و یا آلمانی و یا به صورت موزیک جدید و یا قدیم باشد. و این را همیشه باید با خودمان زمزمه کنیم که این اعمال در اصل به خاطر چی می باشد؟ مصلما این عمل نه به خاطر سلیغه ما می باشد بلکه ان فقط برای رضایت خداوند است و چیزی است که از طرف او در بین ما رخ می دهد. عیسی زندگی من را نجات داده است و او در کنار من الان ایستاده است و برای همین من میل دارم که آواز بخوانم. در زندان پولس و سیلاس آواز خواندن آنها به همه جا ساریت کرد. و ناگهان با یک زمین لرزه ای زمین تکان بزرگی خورد و تمام درها باز گشت و راه برای رها شدن زندانی ها باز شد. شاید در ان لحظه برخی از زندانی ها هم با آنها هم آواز شده بودند. در این میان زندان بانان با خودشان گفتند که زندان ها فرار کرده اند و با این عمل دیگر آنها کارخودشان را از دست می دهند و یا شاید هم دیگر پایان زندگی شان باشد. ولی آنها با تعجب دیدند که ان زندانی ها باز در همان زندان باقی مانده اند. و برای همین ان زندان بان برای نجات خودش از این شگفتی سوالی از آنها می پرسد: این چطور امکان دارد که یک شخص بتواند در زندگی خودش این همه سختی داشته باشد و در همان لحظه هم درهای باز شده بهشت را در جلوی خودش ببیند. و در آخر این سوال مهم مطرح می شود. ای آقای مهربان من چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ در برابر این سوال نگهبان افراد با ایمان می توانند این را جواب بدهند. تو باید به عیسی ایمان بیاوری تا تو و خانواده تو روحانی بشوی. و بدین ترتیب ان نگهبان و خانواده او نجات پیدا می کنند و پولس و سیلاس هم از ان زندان رها می شوند. و ان نگهبانی که خودش را به خاطر فرار زندانی ها قصد داشت بکشد دیگر این کار را انجام نداد زیرا همه هنوز همانجا بودند و در آخر هم او با یک شخص بزرگی آشنا می شود. و در آنجا شخصی از مرگ و گناه و شیطانی می یابد. و همه اینها با یک آواز خواند شروع شد. ای خدا اجازه بده تا من آواز بخوانم. و تا ما بتوانیم با تمام تجهیزات و به هر زبانی آواز بخوانیم. و از اعمال خداوند برای همه آواز بخوانیم. آمین